

افول جامعه‌شناسی سیاسی، بر آمدن اخلاق

محسن آزموده

سال‌های پس از دوم خرداد 1376، دوران اوج‌گیری و اعتلای علوم انسانی به طور عام و علوم سیاسی و علوم اجتماعی به طور خاص در ایران بود. تا جایی که به رشته‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی مربوط می‌شود، نسلی از فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها که از انقلاب فرهنگی عبور کرده بودند و در دهه شصت، سر کلاس معبود استادان به‌جا مانده از دوره‌های پیشین درس خوانده بودند، اکنون خود در مقام استاد دانشگاه یا فعال جامعه مدنی یا روزنامه‌نگار یا کنشگر سیاسی، فضا را برای متحقق ساختن نسبی ایده‌ها و اندیشه‌هایی که در دانشگاه یاد گرفته بودند، باز می‌دیدند.

بساط کتاب‌های تالیفی و ترجمه‌ای در حوزه‌های مذکور پرمخاطب بود و نوجوانان و جوانان با ذوق و شوقی وصفناپذیر در کنکور علوم انسانی برای رشته‌های علوم سیاسی و علوم اجتماعی شرکت می‌کردند. آنها هم که از بد حادثه دوره کارشناسی را در رشته‌های دیگری گذرانده بودند، برای مقاطع بالاتر، رشته‌های فوق را برای ادامه تحصیل انتخاب می‌کردند. تصور عمومی آن بود که میان دانش و قدرت ارتباطی خطی و ساده برقرار است و دانش‌آموختگان این رشته‌ها، به عنوان دانش‌هایی عملی، می‌توانند از آموخته‌های خود برای بهبود اوضاع اجتماعی و سیاسی بهره بگیرند.

در این میان جامعه‌شناسی سیاسی، به عنوان شاخه‌ای تلفیقی و میان‌رشته‌ای که به روابط دولت (در معنای عام آن یا state) با جامعه می‌پردازد، هم در دانشگاه و هم در بازار نشر، بازاری پررونق داشت و کتاب‌های فراوانی در این حوزه ترجمه و تالیف می‌شد تا جایی که در سال‌های آغازین دهه 1380 یکی از شایع‌ترین مباحث حوزه جامعه‌شناسی سیاسی یعنی مبحث «گذار به دموکراسی» به اصلی‌ترین موضوع در این حوزه بدل شده بود و نوشته‌ها و مقالات و گفتارها و کتاب‌های فراوانی درباره چیرستی و ماهیت دموکراسی، ضرورت و اهمیت آن، راه‌ها و روش‌های رسیدن به آن و موانعش در فضای نشر ایران پدید آمد.

در این کتاب‌ها، تجربه‌های متنوع روابط جامعه و دولت در کشورهای مختلف و در موقعیت‌های متفاوت مورد بحث قرار می‌گرفت. قطعاً هدف صرف آشنایی با تجربه گذار یا ارزیابی سایر اقدامات دولت‌ها و جوامع در دیگر جاها نبود و علاقه‌مندان این مباحث، چشمی به وضعیت جامعه خودمان هم داشتند. با گذشت ربع قرن از آن زمان، اما اکنون روشن شده که ربط و نسبت معرفت و قدرت، آنقدر هم که در بدو امر تصور میشد، خطی و ساده نیست، یعنی چنان نیست که دولت منتظر دستورالعمل‌هایی باشد که اهل دانش و دانشگاه برایش در نظر می‌گیرند، چون احتمالاً مطلوب‌های جامعه و دولت، الزاماً یکی نیستند. نمونه بارز این امر، تصمیم‌گیری اخیر وزارت علوم مبنی بر ممنوعیت تحصیل دانشجویان در مقاطع تکمیلی در رشته‌های غیرمرتبط است. معلوم نیست -و احتمالاً هیچ‌وقت هم مشخص نخواهد شد- این تصمیم که با مخالفت و انتقاد بسیاری از اساتید و پژوهشگران علوم انسانی اخذ شده، چرا و به چه علت اخذ شده. انتقادهای عموماً از منظر فهم رایج از علوم انسانی و ارتباط میان معرفت و قدرت طرح شده، اما واقعیت مناسبات این دو (معرفت و قدرت) پیچیده‌تر از اینهاست تا جایی که حتی در پی اخذ تصمیم‌هایی از این دست، ضرورتی به اعلام علت واقعی و منطقی آن احساس نمیشود. در چنین وضعیتی، دانش‌هایی چون جامعه‌شناسی سیاسی افول می‌کنند و اقبال به مباحث اخلاقی، ناظر به زندگی فردی آدم‌ها رونق می‌گیرد. غافل از آنکه سعادت لاجرم در جمع و در کنار یکدیگر امکان‌پذیر میشود.